

# بر این خاک سرخ بوسه باید زد

یادداشتی درباره سریال تلویزیونی «خاک سرخ»

● نریت بادی

زند و به همراهی آنان دل خوش سازد.

حاتمی کیا در آثار قبلی خود نشان داده است که زبان تمثیل را برای بیان حرف‌های خود انتخاب کرده است، در آثار او می‌توان در لایه نخست شاهد ماجراهای داستانی بود که برای تعدادی کاراکتر رخ می‌دهد؛ اما چپ‌ش حوادث و شخصیت‌پردازی‌ها که در موقعیت‌های خاص به طور متفاوت عمل می‌کنند، به گونه‌ای است که در لایه‌های بعدی می‌توان وجهی تمثیلی از داستان را یافت و به تاولیل جدیدی از وقایع رسید. در خاک سرخ نیز زبان تمثیلی حاتمی کیا باعث شده تا آن‌چنان زندگی روزمره و عادی شهر، در جنگ و تجاوز ناگهانی دشمن، درهم‌تنیده شود که در هیچ لحظه‌ای نتوان فارغ از دیگری زیست.

در ظاهر اگرچه جنگ ادامه حیات معمول را بریده است؛ اما از منظری دیگر، دروازه‌ای به زیستنی کربلایی گشوده است. حضور قفس‌های پرنده‌گان در ماشین مرد اعدای که به شوق آزادی از خرمشهر می‌گریزد ولی در نهایت در پنجه مرگ تحمیلی از سوی دشمن اسیر می‌شود، به تداعی این معنای عمیق کمک می‌کند که مرگ همسفر آدم‌هاست و از آن گریزی نیست.

نشستن مادر لیلا در کنار جاده غبار آلودی که هیچ مسافری از آن نمی‌آید، انتظارپنهانی و طولانی او را عیان می‌سازد و بر صوری و شکیبایی او اشاره دارد. استفاده از مدرسه لعیا به عنوان مقر جنگی، سنگ‌سازی با نیمکت‌های دانش‌آموزان، بازگشت بچه‌های جنگ زده و بی‌سرپرست به کلاس درس، انگیزه دیگری است تا حاتمی کیا با زبان رمز و راز از حضور سی‌زده ساله‌های خرمشهر که شهر را در پناه خون خویش حفظ می‌کنند، خبر دهد، یاد شهید «بهنام محمدی» زنده باد.

بازسازی خانه ویران شده لیلا توسط پدر و مادرش که عاشقانه انتظار او را می‌کشند، بیانگر این است که تا زمانی که عشق در خانه دل‌ها جریان دارد، کس دیگری نمی‌تواند آن را اشغال کند و یا ویران سازد.

استفاده از حیوانات اهلی به عنوان سد دفاعی در برابر هجوم دشمن به خرمشهر، گویی بر این نکته تأکید می‌ورزد که خرمشهر هرچه دارد در راه دفاع از شرافت و ناموس خویش می‌دهد؛ اما یک وجب از خاکش را به دشمن نمی‌دهد و در این جنگ ناجوانمردانه با چنگ و دندان از خاکش دفاع می‌کند. از این موارد در خاک سرخ، کم نیست. می‌توان بارها آن‌ها را دید و فهمید و لذت برد.

در پایان، مطلب را به جمالتی از سیدشهبان اهل قلم، سیدمرتضی آوینی در رثای خرمشهر مزین و متبرک می‌کنیم: «خرمشهر از همان آغاز خونین شهر شده بود و خرمشهر، خونین شهر شده بود تا طلعت حقیقت از افق غربت و مظلومیت رزم آوران و بسیجیان غرقه در خون ظاهر شود و مگر آن طلعت را جز از منظر این آفاق می‌توان نگرید؟ آنان در غربت جنگیدند و با مظلومیت به شهادت رسیدند و پیکرهایشان زیر شنی تانک‌های شیطان تکه‌تکه شد و به آب و باد و خاک و آتش پیوست؛ اما ... رازخون آشکار شد. راز خون را جز شهنا در نمی‌یابند. گردش خون در رگ‌های زندگی شیرین است اما ریختن آن در پای محبوب شیرین‌تر است و نگو شیرین‌تر، بگو بسیار بسیار شیرین است.»

پیش درآمد:

سوم خرداد، سالروز افتخارآفرین آزادسازی خرمشهر، زمینه‌ای شد تا نگاه دوباره‌ای به سریال تلویزیونی «خاک سرخ» داشته باشیم. گرچه مدت‌ها از پخش آن می‌گذرد، اما به‌خاطر ویژگی‌های منحصر به فردش هنوز در خاطره‌ها زنده است و نکات تازه‌ای برای کشف کردن و لذت بردن دارد.

ابراهیم حاتمی‌کیا را باید فیلم‌سازی دانست که از روح خود در کالبد شخصیت‌هایش می‌دمد. هریک از قهرمان‌های آثارش، بارقه‌ای از هستی آشفشان‌نشین او را در خود دارند. همین ویژگی است که از حاتمی‌کیا فیلم‌سازی مولف می‌سازد حتی می‌توان فوران آتش عشق وجودش را در چشم‌های شخصیت‌هایش دید.

سریال تلویزیونی خاک سرخ را باید در تداوم سیر و سلوک سینمایی حاتمی کیا دانست و به حق هم، کم‌تر فیلم‌ساز دیگری می‌توانست همچون او، راوی مظلومیت و غربت شهری شود که در آن روزها دروازه‌اش رو به آسمان‌ها باز می‌شد. به‌طور یقین، پیش‌تر از این باید کسی تاریخ مقاومت خرمشهر را برای نسلی که روزهای آتش و خون و شقایق را ندیده، ورق می‌زد؛ اما گویی تقدیر چنین بود که حاتمی‌کیا قافله سالار این طریق شود و دل‌ها را به زیارت خاک سرخ ببرد.



ارزش و مانایی سریال  
خاک سرخ فقط وامداز

محتوای ارزشی و انسانی آن نیست که به بخش مهمی از تاریخ دفاع مقدس می‌پردازد، بلکه آنچه آن را از دیگر آثار مشابه متمایز می‌کند و بر روح مخاطب اثر پایدار می‌گذارد، روایت یک ماجرای تاریخی در بطن یک قصه پرکشش و دراماتیک است؛ به

طوری که بهانه ورود به خرمشهر و وقایع محاصره و مقاومت آن، به واسطه دنبال کردن سرنوشت میهم قهرمان داستان (لیلا) است که مخاطب را تا وسط عرصه کشاکش تهاجم و دفاع به دنبال خود می‌کشاند و در هم‌ذات‌پنداری با او به یک بلوغ شخصیتی می‌رساند و بعد با پایان یافتن سلوک لیلا در جهت کشف هویت خویش و بازگشت به اصل و ریشه‌اش، مخاطب نیز از خرمشهر دور می‌شود.

در پیشبرد ماجراها و در الگوی روایتی سناریوی سریال، از عنصر تصادف و تقدیر استفاده بسیاری شده است؛ بی‌آن‌که سیر منطقی درام و زنجیره علی و معلولی حوادث را پاره کند؛ زیرا این مولفه در جهت گره‌افکنی و ایجاد تعلیق و تنش بیش‌تر به کار رفته است و بر جذابیت ماجرا می‌افزاید، یعنی فیلم‌ساز از این رویکرد، برای درگیر کردن مخاطب در ماجراها استفاده کرده است. مخاطب از قهرمان‌ها چیزهایی می‌داند که خود آن‌ها نمی‌دانند با این شگرد، حس دلهره و تعلیق در مخاطب افزایش می‌یابد؛ مثل عبور مکرر لیلا از کنار آشنایان خود که مخاطب پیوسته در دل دعا می‌کند، آن‌ها یکدیگر را بشناسند تا گره ماجرا باز شود، اما دست سرنوشت، قصه را به سمت و سوی دیگری می‌کشاند. یا کشته شدن همسر لیلا که سبب می‌شود تا او به تهایی راهش را بیابد و بر این طریق بر رمز و راز قدم بگذارد و به مقصد برسد، بدون اینکه بر حمایت دیگران تکیه



ابراهیم حاتمی‌کیا را باید فیلم‌سازی دانست که از روح خود در کالبد شخصیت‌هایش می‌دمد. هریک از قهرمان‌های آثارش، بارقه‌ای از هستی آشفشان‌نشین او را در خود دارند. همین ویژگی است که از حاتمی‌کیا فیلم‌سازی مولف می‌سازد حتی می‌توان فوران آتش عشق وجودش را در چشم‌های شخصیت‌هایش دید.